

ارسنجانی نبود که برای دست‌یابی به عنوان نمایندگی بر مردم لاهیجان تحمیل شده باشد.

بقائی فرزند پدری خوشنام و آزاده چون میرزا شهاب کرمانی بود که خاندانش در راه آزادی و مشروطیت فداکاریها کرده‌اند. بقائی ریاست فرهنگستان کرمان را داشت که حزب قوام تشکیل شد، و از آنجا که بقائی به تصدیق دوست و دشمن اداره فرهنگ آن استان را در کمال دلسوزی و بی‌نظری و مروت براساس اخلاق اداره میکرد و از سوی مردم به نام حزب انتخاب شد.

علت بریدن او از قوام فسادى بود که همیشه با حکومت مقتدر قوام توأم بود. بقائی نتوانست با فساد تاریخی حکومت قوام السلطنه بسازد، و ناچار خود را از حزب دموکرات ایران بیرون کشید. ولی او هرگز به مصدق نپیوست، بلکه این مصدق بود که پس از استیضاح دولت ساعد مراغه‌ای نخست نامه‌ای حاوی تقدیر و تشکر برای بقائی فرستاد، و سپس از آقای حسین مکی تقاضا کرد که واسطه آشنائی آن دو شود.

مسئله وفاداری مردان سیاسی از آن مسائل بی‌پایه و مسخره‌ای است که در فرهنگ سیاسی میهن ما رواج وسیعی یافته بدون آنکه مفهومی داشته باشد. همکاری سیاسی «ازدواج» نیست که طرفین از یکدیگر توقع وفاداری داشته باشند. اگر رمز سرخوردگی بقائی را از مصدق بخواهید، قصه‌های برصیصای عابد، شیخ صنمان و دکتر فاوست را دوباره بخوانید.

رحیم صفاری

- ۲ -

... من هرگز با دکتر بقائی همکار و همگام سیاسی نبودم و سالها خط‌مشی سیاسیمان رویاروی یکدیگر بود ولی بحق دکتر بقائی يك رجل سیاسی بود. او هرگز به قوام السلطنه، به مصدق السلطنه، به شاه بیوفایی نکرد... شما مختارید و هر کسی نیز آزاد است که با عقاید و خط‌مشی و دیدگاه سیاسی دکتر بقائی موافق نباشد، همچنانکه من هرگز با وی هم‌رای سیاسی نبودم ولی گناه نابخشودنی است که وی را به بیوفائی سیاسی و دودوزه‌بازیگری معرفی نمائیم...

رحیم زهتاب‌فرد

### نکته‌هایی از تاریخ روزگار مصدق

در سالهای بعد از انقلاب از دکتر مصدق دو کتاب زیر عنوان‌های «تقریرات مصدق در زندان» و «خاطرات و تآلمات مصدق» چاپ و منتشر گردید. دکتر محمد مصدق درین دو کتاب در پنج مورد از آقای حسین مکی نام برده. در تقریرات نوشته است:

... آقای حسین مکی در مجلس نطقی کرد و دامنه نطق را بجائی رسانید که

مدت مجلس منقضی شد و قرارداد تصویب نشد. آقای مکی برای این کار از من هم کمک خواست و این دو نامه را در این باب نوشتم و یکی از آنها را آقای مکی در جلسه ماقبل آخر مجلس قرائت کرد. و دیگری را به آقای ساعد نخست‌وزیر وقت نوشتم و نظرم نیست که آن هم در مجلس قرائت شد یا نشد. این دو نامه به تمویق کار کمک کرد و مجلس بدون اینکه قرارداد را تصویب کند منقضی شد. (صفحه ۱۱۴) .... آمدیم گفتیم جبهه ملی يك دبیر سیاسی داشته باشد و يك دبیر اداری، مکی دبیر سیاسی باشد و دکتر شایگان دبیر اداری که صورت‌جلسه بنویسد و کارهای اداری را بکند و سروسورتی به کارها بدهیم. مکی بدش آمد و قهر کرد. خلاصه از این لحاظ کار سر نگرفت. (صفحه ۱۳۶).

دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تألمات می‌نویسد:

.... نقشه استیضاح بسیار ماهرانه ترسیم شده بود و فرق آن با نقشه غائله روز ۹ اسفند این بود که در نه اسفند يك حس خشم و غضب بچشم می‌خورد. باین معنا که می‌خواستند من از بین بروم و دولت بعلت نابود شدن نخست‌وزیر ساقط شود. در صورتیکه در نقشه استیضاح هیچ نظری نسبت به شخص من نبود بلکه می‌خواستند دولت از بین برود و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود:

دکتر شایگان و دکتر عبدالله منتظمی هر دو کاندید ریاست مجلس بودند و می‌خواستند هرکدام از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و هر يك در این باب با دیگری مبارزه می‌کرد. نظر باینکه دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود يك عده از وکلای اکثریت موافق دکتر منتظمی سرأ بصف نمایندگان اقلیت پیوستند که دکتر منتظمی را بریاست مجلس و حسین مکی نماینده دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را به عضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب کنند و سرأ از این جهت که بدنام نشوند و چون رای مخفی بود اسم هرکس را که می‌خواستند می‌نوشتند. این نقشه در وهله اول بی‌سروصدا به‌موقع اجرا رسید. یعنی دکتر عبدالله منتظمی بریاست مجلس و حسین مکی بعضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب گردید و، من از دعوت او برای شروع یکار خودداری کردم. چونکه او از این نظر انتخاب شده بود (که) آنچه دولت از پشتوانه اسکناس استفاده کرده بود و آن عده اعضای دیگر هیئت پشتوانه از نظر حس وطنپرستی فاش نکرده بودند فاش کند و نتیجه این بشود که نرخ اجناس ترقی کند و مخالفین بتوانند زودتر دولت را ساقط نمایند. (زیرنویس صفحه ۱۹۱).

.... این عقیده یکی از رجال بود که هرکس از من تصدیق‌نامه‌ای بگیرد، در یکی از روزهای زندگی می‌تواند از آن استفاده نماید و روی این عقیده اول خود آن رجل از من تقاضای تصدیق‌نامه نمود که چون برحسب معمول تصدیق‌نامه را مافوقی می‌دادون می‌دهد برای اینکه اعمال نیک و کردار پسندیده‌ی او را تحسین کند و من هیچوقت مافوق او نبودم که چنین تصدیق‌نامه‌ای بدهم، شرحی راجع بحسن اخلاق او

نوشته برایش فرستادم. حسین مکی هم که هنوز مخالفتش با من آشکار نشده بود به دستور آن رجل از من همین تقاضا را نمود که خودداری کردم» (صفحه ۳۶۷).

از نامه استوکس به اتلی که در ضمائم هردو کتاب چاپ شده است:

.... امر دیگری که پریشانم می‌دارد لجاج سفیر مادر ایران است که پا را در يك کفش کرده که با مصدق نمی‌توان گفت و گوی کرد. چنین می‌پندارم که با وی می‌توان گفت و گوی کرد اگر زبان چموشانی امثال «فاطمی» «حسیبی» و «مکی» را ببندیم یا دستشان را از کار کوتاه کنیم. دانستن این نکته برای ما بس مهم است که شاه و بیشتر ایرانیان بصیر که من با آنان روبرو شده‌ام معتقدند که با مصدق به از هر کس دیگر می‌توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این باره بکوشیم. (صفحه ۳۹۴)

اینک از کتاب «وقایع می تیر» تألیف آقای حسین مکی مطالبی را نقل می‌کنم  
.... يك روز صبح زود (قبل از طلوع آفتاب) دکتر مصدق بمن تلفن کرد که برای کاری ضروری يك ساعت زودتر از ساعت مقرر تشکیل جلسه رسمی به مجلس بروم و با ایشان ملاقات کنم، گفتم اطلاعات می‌کنم و اثر ضرورت و فوریت دارد همین حالا بیایم؟ گفتند خیر همان یکساعت زودتر کافی است!

ساعت ۸/۵ صبح وارد اطاق استراحت نخست‌وزیر شدم. نخست‌وزیر لباس پوشید، کفش بپا کرده آماده بیرون رفتن، اما روی تخت‌خواب نشسته و مشغول تحریر بود.

گفتم «جایی می‌خواهید تشریف ببرید»؟

گفتند برای همین کار خواهش کردم بیائید، بلی می‌خواهم بیایم در جلسه‌ی امروز مجلس و این نقلی را بکنم و استعفا بدهم بروم بمنزل خودم»  
گفتم: استعفا بدهید! چرا؟

با ناراحتی و خشونت گفت: «آقا مگر در جلسه گذشته ندیدید قاسم فولوند چه گفت؟ مگر نمی‌بینید دولت‌شاهی ابوالفتح میرزا نماینده کرمانشاه چه تحریکاتی می‌کند؟ مگر نمی‌بینید که بعضی از نمایندگان وابسته دربار چه می‌کنند؟ اینها تحریکات مادر و خواهر شاه است. می‌خواهم بیایم در جلسه و به ملت ایران و نمایندگان بگویم که چون دربار و خواهر و مادر شاه تحریک می‌کنند و مانع از پیشرفت کارند، با این کیفیت ادامه زمامداری مقذور نیست و به ملت ایران و مجلس استعفا بدهم بروم پی کارم.»

با ملایمت گفتم: «حساب آقای نخست‌وزیر این کار صحیح نیست و ما را دشمن‌شاد خواهید کرد و جبهه ملی را منفی‌یاف معرفی خواهید نمود و بملاوه استعفای جنابعالی لطمه شدیدی بعمل ملی شدن نفت وارد خواهد آورد و مردم را با اینهمه مبارزه‌ای که کرده‌اند مایوس خواهد کرد.»

دکتر مصدق اظهار داشت «من تصمیم خود را گرفته‌ام و بهمین ترتیب هم عمل

خواهم کرد!»

گفتم: «اگر تصمیم گرفته‌اید پس چرا بنده را احضار و موضوع را مطرح فرمودید؟»

گفتند: «خواستیم شما از تصمیم من و موضوع نقلی که میخواهم بکنم مسبون باشید»

گفتم: جنابمالی با عده‌ای همکاری می‌کردید و باید هر عملی هم که امروز میخواهید بکنید با صلاحدید و مشورت آنها باشد. درست است که جنابمالی از روزی که نخست‌وزیر شدید به جبهه ملی اعلام فرمودید که دیگر عضو جبهه ملی نیستید ولی این موضوع مکتوم است و مردم خبر ندارند، لذا هر عملی را که شما بکنید، بحساب جبهه ملی خواهند گذارد، من نمیگذارم شما از این اطاق خارج شوید تا رفقا بیایند».

رفته‌رفته کار از مباحثه بمجادله کشید. در همین‌موقع سید کمال (ناظم مجلس) پشت در اطاق دکتر مصدق زنگ جلسه را بصددا درآورد. دکتر مصدق از جا برخاست که بیرون برود. با دست جلو ایشان را گرفتم. دستم را رها کرد، اما دو دست ایشان را از پشت محکم گرفتم تا از حرکت ایشان مانع شوم کشمکش بین ما شروع شد چند دقیقه تقلا کردیم و عاقبت، زور دکتر مصدق چربید. من هم فوراً در اطاق را کلید کرده، کلید را در جیبم گذاشتم و گفتم تا رفقا نیایند در را باز نخواهم کرد.

دکتر مصدق و من هر یک نفس‌زنان بطرفی رفتیم، دکتر مصدق روی تخت‌خواب افتاد و من روی صندلی نشستم چند دقیقه گذشت، دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیر پشت در آمد و با زدن به در اجازه ورود خواست. گفتم تا رفقای دیگر نیایند در را باز نخواهم کرد. در همین گفتگو بودیم که دو سه نفر دیگر از رفقا رسیدند در را باز کردم و ماجرا را تعریف کردم و اضافه نمودم که به آقای نخست‌وزیر پیشنهاد کردم که ابتدا بهتر است که برای اتمام حجت شخصاً با شاه ملاقات کنید و مطالب خودتان را بگوئید اگر روی خوشی نشان نداد به آخرالدوا که رفتن به جلسه و ایراد نطق است متوسل شوید.

رفقا همگی عمل مرا پسندیده و تأیید کردند و گفتند این کار آقای دکتر مصدق هیچ به مصلحت نیست. من دیگر توقف نکردم از اطاق خارج شدم. نمیدانم بعد از خروج من چه مطالبی گفته شد ولی عملاً دیدم که دکتر مصدق از تصمیم خود عدول کرد و در جلسه رسمی حضور نیافت. (صفحات ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳).

در صفحه ۹۴ کتاب به نقل از شماره ۸۷ مورخ سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ مجله خواندنیها آقای مکی مقاله‌ای را نقل می‌کند که در مورد آن چنین اظهارنظر می‌کند صفحه ۹۵ - «مقاله حاضر جامعترین و بی‌طرفانه‌ترین نوشته مستدل و مستندی است که تاکنون (۳۰ تیر ۱۳۳۲) در این‌باره منتشر شده».

اینک از همان صفحه ۹۵ کتاب قسمت‌هایی از مقاله مذکور را که زیر عنوان «نقش اشرف و ملکه مادر» است می‌آوریم:

«اکنون تقریباً روشن شده، در رأس عواملی که منجر به روی کار آمدن قوام»

السلطنه و پیشامد وقایع سی تیر گردید قبل از همه والاحضرت اشرف و ملکه مادر و بعد سیاست خارجی نقش مهمی را برعهده داشته‌اند مداخله ملکه مادر و مخصوصاً خواهر شاه در امور مملکت، چیز تازه‌ای نبود....

.... تقریباً هفت‌ماه قبل از وقایع سی تیر بود که دکتر مصدق از دست مداخلات ناروای شاهدخت اشرف و ملکه مادر میخواست استعفا بدهد، توضیح آنکه روز دوشنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۰ ناگهان خبری به سرعت در محافل سیاسی تهران انتشار یافت این خبر ناگهانی خبر استعفای غیرمترقبه دکتر مصدق بود، دکتر مصدق چنان تصمیم به استعفا گرفته و حتی اعلامیه مربوط به این موضوع را نیز برای انتشار در رادیو آماده کرده بود....

بعد در قسمتی از این مقاله به نقل از روزنامه «ایران ما» آمده است:

روز شنبه دکتر مصدق آقای علاء وزیر دربار را خواسته و گله زیادی از دربار کرده و گفته است علیاحضرت ملکه مادر و والاحضرت اشرف با اغلب نمایندگان مخالف دولت در مجلس ارتباط سیاسی نزدیک دارند و مخالفین دولت را پیوسته تحریک و تشویق میکنند و آقای «میدلتن» کاردار سفارت انگلیس نقشه‌های مخالفت‌آمیز خود را در دربار طرح می‌کند اگر ارتباط دربار با وکلای مخالف دولت قطع نشود من با بیان علت استعفای خود برای مردم گناره‌گیری خواهم کرد.

در این نوشته که قبول آقای مکی مستدل و مستند است نکاتی هست که با تحلیل آقای حسین مکی نه‌تنها مغایرت دارد بلکه نشان‌دهنده موضوعی است که در صفحات بعد به آن اشاره خواهم کرد در صفحه ۱۳۰ در زیرنویس می‌خوانیم:

شاه با حکومت مصدق از چندی قبل موافق نبود، منتها برکناری مصدق هم خالی از مخاطراتی نبود و به همین لحاظ برای جلوگیری از خطرات احتمالی، به دو سه نفر از اعضای جبهه ملی پیشنهاد شد که قبول زمامداری نمایند.... در صفحه ۱۴۷ می‌خوانیم....

نگارنده از چندی قبل که تحریکاتی برای سقوط دولت دکتر مصدق میشد بی‌خبر نبودم و به نقشه پشت‌پرده هم تا اندازه‌ای وارد شده بودم.... در صفحه ۱۲۱ در زیرنویس می‌خوانیم:

روز یکشنبه ۲۹ تیر که از «درپندسر» عازم شهر بودم. نیک‌پور پیغام قوام را آورد که: قوام‌السلطنه میگوید: «حاضریم با جبهه ملی همکاری نمایم و هرکس را بخواهید در گابینه خودم وارد کنم و در مسأله نفت هم مشورت نمایم» گفتیم باو بگوئید آیا صدور چنین اعلامیه؟! و با اعلان جنگی که به ملت ایران داده‌اید؟ دیگر محلی برای همکاری باقی گذاشته‌اید.....

در صفحه ۸۹ می‌خوانیم:

.... شاه هم که در صدد کنار گذاشتن دکتر مصدق بود بفکر افتاده بود که با بعضی از سران موافقین دولت مذاکره و زمینه برداشتن دولت را بسنجد. اتفاقاً روز

اول خرداد ساعت ۹ صبح از دربار به من تلفن شد که اعلیحضرت فردا ساعت چهار بعد از ظهر شما را احضار کرده است. روز معهود همین که به سرسرای بزرگت کاخ رسیدم، خبر دادند، فوراً پذیرفت به اطاق دفتر شاه وارد شدم درحالیکه ایستاده بود، دو سه قدم بجلو آمد و دست داد. میز گردی وسط اطاق و دو مبل مقابل هم گذارده بودند، شاه در حیثی که میخواست بنشیند بمن هم با دست اشاره کرد و گفت بفرمائید. از حال مزاجی و ناراحتی کبدی و طبیب معالج و رژیم غذایی و از این قبیل پرسش نمود. در همان موقع دو نفر پیشخدمت با دو سینی که در آن فنجان چای و قندان بود وارد شدند، یکی از آنها بطرف شاه و دیگری بطرف من آمد. پس از صرف چای، شاه قوطی سیگار «کامل» امریکایی را از جیب بیرون آورد سیگاری برای خود برداشت و سپس قوطی را بطرف من دراز و تمارف کرد. سیگار برداشتم. خلاصه خیلی خودمانی مثل دو دوست نزدیک رفتار و مکالمه میکرد.

در صفحه ۹۱ میخوانیم:

.... پس از ده یا پانزده دقیقه صحبتهای متفرقه، باصل پرداخت و اظهارداشت: دکتر مصدق دیگر قادر نیست که به زمامداری ادامه دهد و در لاهه هم کاری از پیش نخواهد برد و نمیتواند مسأله نفت را حل کند چون انگلیسیها تا او مصدر کار است حاضر به توافق نیستند و ما را در محاصره اقتصادی گرفته اند. خزانه مملکت هم خالی و دولت مبالغی مقروض است، قرضه ملی هم کاری از پیش نبرده و نتوانست بحران مالی را رفع کند، بیکاری روز بروز زیادتر میشود. و سپس از زدوخوردهای خیابانی و عدم امنیت و نفوذ فوق العاده کمونیستها و غیره صحبت کرد، بالاخره گفت: من نمیخواهم حکومت را از دست جیبه ملی خارج کنم، دکتر مصدق را کنار بگذارید و یکی از شماها مانند اللهبیار صالح یا خود شما بیایید و مسأله نفت را حل کنید. کلام شاه را قطع کردم و گفتم: «دکتر مصدق را چگونه میتوان کنار گذاشت؟»..

در صفحه ۸۷ میخوانیم:

در آنروز من در شهر نبودم «۲۲/۲/۲۹» و دکتر مصدق نتوانسته بود با من صحبت کند. صبح روز بعد نایب نخست وزیر به من تلفن کرد.... و گفت بروید با شاه ملاقات کنید و از تحریکاتی که دربار علیه کابینه میکنند جلوگیری و او را از هواقب این تحریکات مخصوصاً حالا که موضوع در دیوان دادگستری لاهه مطرح است و ممکن است باعث محکومیت ایران بشود، همانطور که صراحت لهجه دارید برحذر دارید و در خارج هم مراقب مخالفین باشید.

در صفحه ۸۷ میخوانیم:

من تا آنموقع هیچگاه تقاضای ملاقات با شاه را نکرده بودم حتی در سلامها هم شرکت نمیکردم.... تقاضای ملاقات برای من بسیار سنگین و ناراحت کننده بود چنانچه مدتی فکرم را مشغول کرده بود که چه باید کرد.

در ۸۹ میخوانیم:

اتفاقاً روز بعد ساعت ۹ صبح از دربار به من تلفن شد که اعلیحضرت فردا

ساعت چهار بعد از ظهر شما را احضار کرده است در اینجا باید گفته شود یا مصدق «علم‌لدنی» داشته و یا اینکه خاطره‌نویس در تحریر مطالب رشته را گم کرده است. در صفحه ۸۶ آمده است:

هنگامی که دکتر مصدق برای شرکت در جلسات دیوان دادگستری بین‌المللی به لاهه رفته بود دربار و انگلیسها به فعالیت پرداختند تا حکومت دکتر مصدق را ساقط نمایند. نخست‌وزیر از این تحریکات بی‌اطلاع نبود، زیرا مرتباً تلگرافهای ریز و یا تلفون، مطالب و گزارشها را به اطلاعش میرساندند. دکتر مصدق نیز از لاهه برای خنثی‌کردن مخالفتها در مواقع ضروری اقدام مینمود. برای آنکه مطلبی بدون مأخذ گفته نشده باشد بهتر است به نوشته یکی از همراهان که همراه دکتر مصدق به لاهه رفته بود اشاره نمود آنگاه به سایر مطالب پرداخت.

نقل از شماره ۱۹۴۵ اطلاعات هفتگی مورخ ۲۲ تیرماه ۱۳۵۸: ۲۸ روز همراه دکتر مصدق در دیوان لاهه، بقلم یکی از همراهان دکتر مصدق چه حادثه‌ای پیش آمد که دکتر مصدق از رفتن به دادگاه لاهه خودداری کرد؟

پس از صرف صبحانه به عجله بطرف اطاق دکتر مصدق رفتم، دکتر غلامحسین‌خان مصدق با قیافه متین و مهربان خود مثل همیشه در آنجا بود، مرا که دید بدون آنکه مجال دهد سئوالی بکنم گفت: «بله درست شنیده‌اید آقا امروز بدادگاه نخواهد رفت و نطق ایشان را شخص دیگری ایراد خواهد کرد.»

پرسیدم: «آخر چرا، چه موضوعی موجب شده است که ایشان از رفتن به دادگاه منصرف شوند؟»

جواب داد «امروز صبح خبرهای تازه‌ای از تهران رسیده است، تحریکات بشدت ادامه دارد و در این موقعیت خطیر هم دست‌بردار نیستند. به‌رحال پدرم چون میبایست تمام بعدازظهر و عصر را بوسیله تلفن با مهندس رضوی و دکتر معظمی و مکی در تماس باشد و مسائل فوری و حادی را که پیش آمده است تلفنی با ایشان حل کند تصمیم گرفت به دادگاه نرود.»  
 امیدم آن است که آگاهان جریان و یا خوانندگان آگاه و بررسی‌کنندگان تاریخی ما را بر حقایق امور مطلع کردند.

احمد سمیعی (ا. شنوا)

گوشه‌ای از نامه محسن‌مهدوی به محمدتقی دانش‌پژوه

مجلد اول منطقیات فارابی شما به وسیله دوستم احمد مهدوی دامغانی بمن رسید و با بی‌صبری در انتظار مجلدات بعدی هستم. در دیباچه آن به دو چیز اشارت گردید.

۱- نسخه کتاب الحروف فارابی در پاکو است امیدوارم که آن به دستم برسد